

مطب دندان پزشک و روان شناس یا آتلیه عکاسی؟

ولع سلبریتی شدن باعث شده شاهد پدیده هایی مثل دندانبریتی، روانبریتی و مداحبریتی باشیم

فردین علیخواه | جامعه شناس

آنان را پدیده «روانبریتی» می نامم هم فرق چندانی با مثالی که در ابتدای این نوشته آوردم ندارد. روانبریتی هم از طریق اینستاگرام مدام فیلم های یک دقیقه ای منتشر می کند. وقتی استایل لباس و آرایش روانبریتی و حتی طراحی داخلی مکان عکس و فیلم را بررسی می کنیم نمی دانیم آیا در این تصاویر قشّن؛ تم مرکزی به شمار می رود یا شب ادراری کودک که ایشان درباره آن در حال صحبت اند. وجود عکس های پرتره، عکسی در حال اسکی، میز غذا در یک رستوران مدیترانه ای و جمله هایی در زیر عکس ها که هیچ ارتباطی به موضوع عکس ندارند، از جمله تصاویری است که باز این سوال را در بیننده به وجود می آورد که آیا در حال تماشای صفحه یک سلبریتی است یا یک روان شناس متخصص؟

شاید با دواژه بتوانم این نوشته کوتاه را به پایان برسانم. واژه نخست تکثیر و واژه دوم تنوع سازی است. تکثیر به معنای آن است که اشتیاق و به بیان برخی محققان، ولع سلبریتی شدن به سرعت در حال تکثیر و گسترش است و تنوع سازی به معنای آن است که این پدیده از عرصه سینما، تلویزیون و موسیقی تجاری فراتر رفته و در حال رسوخ به همه عرصه ها شامل مشاغل حرفه ای و تخصصی، محیط های علمی، اقتصادی، اجتماعی و اخیرا دینی است. در واقع هم شاهد تکثیر این پدیده و هم متنوع شدن آن در عرصه های مختلف هستیم. واژه نخست به گسترش و ازدیاد و واژه دوم به حضور آن در بخش های مختلف جامعه اشاره دارد.

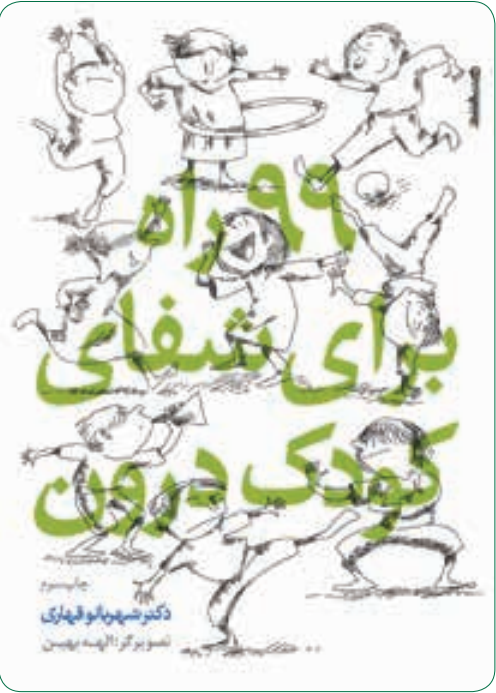
باتوجه به آن چه در جامعه ایرانی در حال وقوع است، اولویت یافتن نما و نمایش بر عمل و عملکرد و به تعبیر برخی محققان بدبین عرصه شبکه های اجتماعی «سطحی شدن»، از جمله موضوعاتی است که می توان بیشتر درباره آن ها تأمل کرد. این روزها ولع سلبریتی شدن پدیده ای جدی است. آن قدر جدی که حتی مطب پزشکان را تبدیل به صحنه نمایش یا آتلیه عکاسی کرده است!



دندان پزشک است. در صفحه اینستاگرامش عکس هایی با چند بازیگر سینما و تلویزیون، خواننده موسیقی پاپ و برخی سلبریتی های دیگر منتشر کرده است. وقتی آرایش و استایل پوشش آن ها را در عکس ها نگاه می کنم کمتر می توانم بپذیرم که مکان عکس برداری کلینیک دندان پزشکی باشد. با خودم می گویم احتمالا یا در همان کلینیک، آتلیه ای برای عکاسی وجود دارد یا در یک عکاسی، آتلیه ای ویژه با دیزاین کلینیک دندان پزشکی ساخته شده است. وجه برجسته این عکس ها نه شغل و حرفه بلکه نمادهای سلبریتی است. ایشان عکس های دیگری هم در صفحه شان دارند که بی شک مانند مدل های مشهور مجله فرانسوی و گ

در برخی از سال های دور است. برایم به عنوان یک جامعه شناس علاقه مند به مطالعه سلبریتی جالب است که حتی در اینستاگرام به صفحه ای برمی خورم که «صفحه هواداران خانم دکتر...» نام دارد. بررسی برخی از کامنت ها در این صفحه نشان می دهد هواداران نه درباره شغل و حرفه بلکه عمدتاً درباره لباس و آرایش ایشان نظر می دهند. صفحه هواداران معمولاً برای سلبریتی های سینما، ورزش یا موسیقی تجاری ایجاد می شود و این شاید نوعی نوآوری است که یک دندان پزشک صفحه هواداران دارد. باز در همان صفحه هم عکس هایی وجود دارد که بیننده را به این نتیجه می رساند که ایشان رغبت بسیار زیادی دارند تا اگر نه یک سلبریتی کامل، که حداقل یک «دندانبریتی» (مخفف دندان پزشک سلبریتی) باشند. در شبکه های اجتماعی فارسی زبان مشابه چنین افرامی به شدت در حال رشد است: «استاد سلبریتی» یا پدیده ای که برخی محققان آن را ستاره های دانشگاهی می نامند، «روان شناس، سلبریتی»، «مداح، سلبریتی»، «پزشک، سلبریتی»، «کودک، سلبریتی» و ...

مورد «روان شناس، سلبریتی» که من



هوس نوشیدن آن رامی کنید. هیچ چیز مانند اسب سواری و دوچرخه رانی کودک درون تان را به وجد نمی آورد، امتحان کنید. وقتی تنها هستید می توانید دور و بر تان را به هم بریزید و از شلوغی و ریخت و پاش لذت ببرید. به این ترتیب کودک درون تان نیز نفس راحتی می کشد. یک جعبه یا کسوی مخصوص داشته باشید و تمام هدایا یا کارت تبریک هایی را که از دیگران گرفته اید، در آن نگهداری کنید.

فقط به خودت فکر نکن

ابوالفضل جلیلی، فیلم ساز مطرح کشور مان در صفحه اینستاگرامش که از آن برای انتشار عکس ها و دلنوشته هایش استفاده می کند، متن زیر را درباره حال و هوای این روز هایش و رابطه اش با شهید آوینی نوشته است. خواندن این نوشته شیرین را به شما پیشنهاد می کنیم:

معمولاً فیلم برداری ها که منوم همیشه هر کی میره سوی خودش ولی مانه. دیروز حسن اوتادی یکی از دانش آموزانی که سال ۸۲ سر فیلم «ایجد» با ما آشنا شد، دعوت مون کرد به باغ انار شون. پریروز، آقا محسن رفیعیان و صادق جلیلی از همکار های فیلم اخیر مون بایه نایلون بزرگ سیب سمیرم اومدن دیدن. امروز داشم اومد، طبق معمول شادوپر انرژی بایه چمدون نصیحت. باهم رفتم آب معدنی خریدیم. یه ساعتی باهم بودیم و وقت. تنها که شدم رفتم توفکر. هر جوری شده باید به اتفاق خوب راه بندازم. همین طور که نگاه می کردم چشم افتاد به عکس آوینی که روی میز بود. آشنایی من با آوینی داستان مفصلی داره که به وقتش براتون تعریف می کنم. ولی همین قدر بگم که من و آوینی دنیا مون خیلی تفاوت داشت ولی [از نظر] روحی خیلی به هم نزدیک بودیم، خیلی هم دوش داشتیم، در حدیک عاشق. فیلم رفص خاکم که توقیف شد از نظر مالی شده بودم مفلس. رفتم سراغش که بگم به اندکی پول به من بده، در عوض یه فیلم جنگی براتون می سازم. از در که وارد شدم دیدم با مجید مجیدی داره صحبت می کنه. خیلی معشوش بودم، به مجیدی گفتم من به کار خصوصی دارم یا تو چند لحظه بیرون باش، یامن برم بعد ایام. آوینی گفت من میام بیرون. باهم رفتم تویه اتاق دیگه و حدود سه ساعتی باهم حرف زدیم. قرار بود من طرح مشکل کنم، ولی آوینی در ددل کرد تا جایی که فضایی برای طرح موضوع من نبود. ولی چون خیلی وضعیتم به هم ریخته بود گفتم: «راستش اومده بودم بگم که می خوام یه فیلم جنگی متفاوت براتون بسازم، عین یک تابلوی نقاشی». آوینی گفت: «ابوالفضل تو همه چی رو خراب کردی، این یکی رو خواهشابی خیالش شو...» زپرپل حافظ ایستاده بودم، عین یه سرگردونی که نه نای رفتن داره، نه تاب ایستادن. گفتم خدایا... اگه آوینی رو دوست داری خودت مشکل منو حل کن. غروب اون روز به طرز غریبی مشکل من حل شد...

و حالا امروز داشتم به عکسش نگاه می کردم و می گفتم: «اون روز رو یاد

میا د؟ امروز هم من نیاز به کمک دارم، خواهشاً لطفی کن و یه حرکتی برای من بزن.» همین جور که نگام می کرد گفتم: «همه مشکل دارن، تو چرا فقط به خودت فکر می کنی؟»

انار های دیروز و سیب های پریروز رو ریختم تو

بزرگترین قابلمه ای که داشتم و برای رفع مشکل

خودم و تمام شما دوست های اینستاگرامی به

مربای سیب نذری ریختم. من به بعضی انرژی ها

اعتقاد دارم. ان شاء... کامتون شیرین.

نکات کاربردی برای کودک درون

اگر به کودک درونتان کم محلی کنید لجباز می شود اما اگر با او مهربان باشید...

- گاهی اوقات زیر نور شمع شام بخورید و اگر موسیقی ملایمی همه پخش شود فضا رو بایی تر خواهد شد. به این ترتیب کودک درون تان بیشتر لذت خواهد برد.
- زیر باران قدم بزنید و چتر را فراموش کنید، بگذارید خیس شوید و به یاد سال های خردسالی به کودک درون تان نشان دهید که برای او اهمیت قائل هستید.
- به حس ششم و شهود خود احترام بگذارید. برای مثال اگر ته دلتان به انجام کاری راضی نیستید آن را انجام ندهید یا در تصمیم گیری ها به ته قلبتان هم نگاهی بیندازید. کودک درون تان آن جا نشسته است.
- وقتی نقاشی می کشید، از تخیل خود کمک بگیرید و طرح های تخیلی بکشید و آن ها را با رنگ های دلخواه خود رنگ کنید. مطمئناً کودک درون تان در انتخاب رنگ ها به شما کمک خواهد کرد.
- به تماشای طلوع و غروب بنشینید و با خود بگویید: این ممکن است آخرین طلوع یا غروب خورشید باشد که به نظاره نشسته ام.
- وقتی زیر فشار هستید و استرس دارید به کتاب های داستان کودک ان پناه ببرید. این کار لذت بخش "کودک درون تان" را آرام خواهد ساخت.
- از تفریح های گذری و کوتاه غافل نشوید. مانند تاب خوردن در یک پارک یا خوردن یک فنجان چای داغ در زمستان آن هم وقتی

کودک درون، کودک خردسالی است که در درون همه ماست. این کودک "خود" خود ماست که به ما انرژی می دهد، شور و سرزندگی ما به او مرتبط است، احساسات ما به او گره خورده و تخیل، خلاقیت، شهود و غریز ما در پیوند با اوست. در کتاب «۹۹ راه برای شفای کودک درون» به قلم دکتر شهر بانوقهاری، تکنیک های ساده ای پیشنهاد شده است که به کمک آن می توانید به فرایند راه سازی و شفای کودک درون تان کمک کنید، مثل این چند نمونه:

- وقتی دلتان گرفت، گریه کنید، هرگز جلوی خودتان را نگیرید. گریستن نشانه انسان بودن شماست. به علاوه کودک درون تان هم آرام خواهد شد.
- دفترچه یادداشت شخصی داشته باشید و احساسات خود را یادداشت کنید و هر چند وقت یک بار به آن سر بزنید.
- به این ترتیب شما با کودک درون تان ملاقات کرده اید.
- همراه با موسیقی سالم، ورزش کنید. حرکات بدنی، کودک درون تان را به وجد می آورد و به این ترتیب شما برای بقیه روز سوخت روانی کافی خواهید داشت.
- اتاق تان را آن طور که دلتان می خواهد تزئین کنید. حتی اگر برای دیگران خنده دار به نظر می رسد، چندان مهم نیست. پرده ها، رنگ دیوار و اشیاء لوازم، تابلوها و روختختی را با سلیقه خودتان انتخاب کنید.

عکس نوشت



آگهی خلاقانه و پر مفهوم یک شرکت توزیع آب در بارسلونا که به زیبایی درباره مشکل کمبود آب هشدار می دهد. خطری که وجود دارد اما ما متوجهش نیستیم!

قضیه آویشن

یاد آویشن افتادم. به نظر مر سید به کار معده هم می آمد منتهای یادم نبود کدام کار

زهرادرمان

یک گروهی داشتیم توی دانشگاه به اسم گروه سلامت. بین دانشجوها بر و شور بیماری های خاص پخش می کردند، کلاس توجیهی از دواج، باردار ی و نوبت و اکسن بچه بر گزار می کردند. ماه به ماه هم روی تابلویک بر گه می زدند با موضوع داروهای گیاهی؛ نعناع، استوفودوس، خارشتر و... امتحان جبر داشتیم. من پای تابلو دنبال اطلاعاتی ای چیزی می گشتم بلکه گروه ریاضی امتحان را جایه جا کرده باشد. عوض اش فهرست بلند بالایی از خواص آویشن را خواندم و خوشحال بودم که این یکی را توی کمد ادویه ها دیده ام. بر گشتم خانه و با چند کتاب جبر خودم را توی اتاق حبس کردم. جبر از دروس اجباری رشته ریاضی است که یک سری روابط را بین مجموعه ها تعریف و بعد شروع می کند به در آوردن قضیه از بین این روابط و در آخر با زور، قضیه ها را اثبات می کند. تا ساعت ۹ شب توی اتاق به سوال تکراری «جبر به چه دردم می خوره؟» فکر کردم. شام که خورد مدام به دور می سوخت. مامان گفت: «استرس امتحان عرق نفع بخور.» یاد آویشن افتادم. به نظر مر سید به کار معده هم می آمد منتهای یادم نبود کدام کار.

یک لیوان بزرگ آویشن دم کردم و گذاشتم کنار دستم. چرا لیوان بزرگ؟ چون فکر کردم این عطاری ها آویشن خالص را با صد جور علف الکی قاطمی می کنند و اگر یک لیوان بزرگ بخوری در واقع یک استکان خوری. حالا انگار آویشن خیلی قیمتی و کمیاب است... تا ۱۲ تعریف ها تمام شد. نیم ساعتی به تغییر رشته فکر کردم. بعد یک خال بزرگ توی معده و روده هایم احساس کردم. انگار که شام نخورده باشم. ۱۰ دقیقه دنبال غذای آشپز خانه پرسه زدم، بعد دیدم این «خالا» مدام جایش را توی دل و روده ام عوض می کند و باید سریعاً خودم را برسانم به دست شویی. از دست شویی بیرون نیامده، برگشتم تو. فقط یک بار فرصت کردم تا اتاق بروم و جزوه و کتابم را بردارم. تا ساعت ۴ صبح همان جا جلوی در دست شویی نشستم و درس خواندم. مامان یکی دوبار بیدار شد، حال ام را پرسید و عرق نعناع بر ایم آورد. نزدیکی های صبح بهتر شدم. بخش بزرگی از کتاب خوانده باقی ماند. نیم ساعت قبل از امتحان، در حالی که همه برای اثبات چهار تا قضیه بیشتر، توی سر خودشان می زدند من رفته بودم پای تابلو و خواص آویشن را می خواندم. نوشته بود: «دارویی مفید برای خارج کردن انگل های معده و یک مسهل موثر».

نژاد ایرانی از زیباترین نژادهایی که تا کنون دیده ام

یکی از نامه های ادوار د پولاک، پایه گذار طب نوین ایران



یا کوپ ادوار د پولاک از نخستین اروپاییانی بود که به دستور امیر کبیر برای تدریس در دارالفنون به استخدام دولت ایران در آمد. او اطلاعات زیادی از ایران نداشت. به ایران که رسید، همه چیز برایش غریب بود. طبابت های فیلسوف الدوله ها و تجویز های حکیم باشی های سنتی برایش غریب می نمود. برایش عجیب بود که بیماران را بنشود در دل شهر و در هوای آزاد مداوا کرد. نمی توانست بپذیرد که ایرانی جیوه را بخور می دهد و به بچه برای دفع کرمک با برای مالاریا جوشانده پوست درخت بید مجنون می نوشاند. همین ها بود که پنج سال پس از آمدن

به ایران، گزارشی به مجمع پزشکی وین نوشت با عنوان «اندر استفاده و فواید مصرف جیوه در ایران» و برای درمان مالاریا هم پیشنهاد کرد جوشانده پوست درخت بید مجنون جایگزین نمک های ضرر آفرین معدنی شود. او رفته رفته فارسی می آموزد، اخلاقش ایرانی می شود و حتی طبابتش رنگ و بوی شرقی می گیرد. در ادامه یکی از نامه های پولاک به آکادمی وین را که در دوران اقامتش در ایران نوشته شده می خوانیم.

آخر مه ۱۸۵۲ (۱۰ خرداد ۱۲۳۱)

سلامتی من اینک یاس آور نیست. نه اینتر میتنس (نوبه) نه اسهال خونی. آدم ها مرا به ستوه آورند که کالومل

بخورم. آخر این جا همان طور که شما در اتریش شیرینی مخصوص باذن می خورید، کالومل مصرف می کنند. اسهال از بهار بسیار ملایمی بر خور دار بودیم. درجه حرارت در طرف جنوب و رو به آفتاب هنوز از حداکثر ۳۸ درجه بالاتر نرفته است. وقت شکوفه گذشته است. گل سرخ همان طور که معروف است به همان زیبایی و انبوهی. فصل گل سرخ نزد ایرانی ها دوران ساز است. ایرانی چند ماه در شادی گل سرخ غرق است. سپس مقادیر معتدایی گلای تعریقی می کند که با آن چند ماه سال ریش خویش را می شوید. میوه هنوز نیامده.

در سایر مسائل هم راضی ام. مطبم دایر است به همین علت هم وقت گیر است. در ملاقاتی باید حداقل یک ساعت ماند. سه فنجان چای نوشید و سه قلیان دود کرد.

زندگی اجتماعی در این جا چیز خاصی ندارد. اروپایی اندک است. بدین خاطر نیازمند آشنایی ایرانی ها بودم. چیزی که برای من این امتیاز را داشت که زودتر به زبان فارسی مسلط بشوم. کاملاً قابل فهم درس می دهم. بدون دیپلماج آنا تومی و فیزیولوژی. پانزده شاگرد دارم که جوانان با استعداد و کوشایی هستند و بسیار بیش از حد انتظارم فعالیت می کنند. بیماری های این جا تفاوت زیادی با اروپا ندارد. سل بسیار نادر است، نوبه فراوان است اما نه بدخیم، حصه هم چند مورد خفیف. گله کرده ای که مردم این جا را تا کنون کم توصیف کرده ام. از در افتادن به شیوه گفتار سیاح هایی که با یک نظر درباره کشور های بیگانه حکم صادر می کنند پر هیز می کنم. من اکنون شش ماه است که این جا هستم و جرئت صدور حکم عام ندارم. نژاد ایرانی از زیباترین نژادهایی است که تا کنون دیده ام: تنومند، بلند قامت با ریش پرشت، چشم ها همه آتش، با فهم و درکی سریع و جاندار، گفتاری سراسر اشارت و تعبیر شوخ طبعانه، خلاصه فرانسوی مشرق زمین.

